مورخ ٢٩ یا۳۰ می ١٩١٢ در جمعیت تیاسوفیها در مرکز انجمن تیاسوفی ها در نیویورک: درباره احتیاج به قوای الهی برای تأسیس صالح عمومی و وحدت عالم انسانی

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ٢٩ یا۳۰ می ١٩١٢ در جمعیت تیاسوفیها[[1]](#footnote-1) در مرکز انجمن تیاسوفی ها در نیویورک: درباره احتیاج به قوای الهی برای تأسیس صالح عمومی و وحدت عالم انسانی[[2]](#footnote-2)

### (خطابات جلد دوم، ص. ۹۸-۱۰۶)

هُواللّٰه

از احساسات جناب رئيس نهايت خوشنودی را دارم و همچنين از احساسات وکيلهٔ ايشان نهايت سرور را دارم به جهت اين که مقاصدمان يکی است و آرزويمان يکی است. آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی. پس در مقصد و آرزو متّحديم و در عالم وجود مسائلی از اين دو مسئله مهمتر نمی شود. زيرا وحدت عالم انسانی سبب عزّت نوع بشر است و صلح عمومی سبب آسايش جميع من علی الارض. لهذا در اين دو مقصد متّحديم و اعظم از اين مقاصد نه. لهذا اميدوارم که بين بهائيان و تئوزوفي ها نهايت الفت و محبّت حاصل شود، به جهت اين که مقاصد هر دو يکی است و آرزوی هر دو يکی است، در احساسات روحانيّه مشترکند و در توحيد ملکوت الهی متّفق اند.

اليوم يک قوّه عظيمه ای لازم تا اين مقاصد جليله مجری گردد. شما ها می دانيد که امر صلح اکبر خيلی امر عظيمی است و جميع قوای آفاق امروز ضدّ استقرار اين امر. اين ملل چنان گمان می کنند که حرب سبب سرور است و چنان گمان ميکنند که تفرقه سبب عزّت است. به گمان اينکه اگر ملّتی بر ملّتی هجوم آرد و فتح و فتوحی نمايد و مملکت و دولتی را مغلوب کند، اين سبب ترقّی آن ملّت و دولت است و حال آنکه اين خطاء محض است. ملل را ميتوان قياس بر افراد عائله کنيم عائله متشکّل از افراد است و هر ملّتی نيز متشکّل از افراد و اشخاص. و اگر جميع ملل را جمع کنيد، يک عائلهٔ عظيمه گردد. و اين واضح است که نزاع و جدال بين افراد يک عائلهٔ سبب خرابی است همين نوع، جنگ و حرب مابين ملل مورث انهدام عظيم است.

خلاصه کلام جميع کتب الهی و جميع انبياء الهی و جميع عقلاء بشر جميعاً متّحد و متّفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی کلّ متّفق اند که جنگ بنيان انسانی براندازد ولی يک قوّتی عظيمه لازم که اين صلح را اجرا نمايد و اين حرب را منع کند و وحدت عالم انسانی را اعلان کند، زيرا مجرّد علم به شیء کفايت نمی کند. انسان اگر بداند غنا خوب است، غنی نمی شود. انسان اگر بداند که علم ممدوح است، عالم نمی شود. انسان اگر بداند عزّت مقبول است، عزيز نمی شود و علی هذا القياس. دانستن سبب حصول نيست. کراراً بگوئيم از دانستن خوبی صحّت انسان صحّت نمی يابد، بلکه معالجه لازم دارد استعمال ادويه لازم دارد، حکيم حاذق لازم دارد که مطّلع بر جميع اسرار امراض باشد و مطّلع بر جميع معالجات باشد و به حکمت تامّ دستور العمل دهد تا صحّت کامل حاصل گردد مجرّد بدانيم که صحّت خوب است، صحّت حاصل نمی شود؛ قوّت و عمل لازم است.

ديگر آنکه حصول هر شیء مشروط به سه چيز است: اوّل دانستن، دوم اراده، سوم عمل. در تحقّق هر مسئله جميع اين سه چيز لازم. اوّل تصوّر خانه است، بعد ارادهٔ ساختن، بعد عمل و عمل موکول به قوّه ثروت. آن وقت اميد حاصل گردد. لهذا ما محتاج يک قوّهٔ عظيمه هستيم که سبب اجرای اميد ها شود و اين واضح است که به قوای مادّيه اين مقصد و آمال حاصل نمی شود. اگر بگوئيم بقوّهٔ جنسيّت حاصل می شود، اجناس مختلفند. اگر بگوئيم به قوّهٔ وطنيّت می شود اوطان مختلف است. و اگر بگوئيم اتّحاد و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بقوّهٔ سياسی می شود، سياسيّات ملوک مختلف است، زيرا منافع دول و ملل مختلف است. و اگر بگوئيم به قوّه تقاليد دينيّه اين وحدت عالم انسانی تأسيس گردد، اين تقاليد مختلف است. پس واضح شد که جميع اينها مختلف و محدود است و ممکن نيست جز بقوّهٔ معنويّه و قوّهٔ روحانيّه و فتوحات الهيّه و نفثات روح القدس که در اين قرن عظيم جلوه نموده. جز به اين ممکن نيست، و الّا اين مقصد در حيّز قوّه می ماند، بحيّز فعل نخواهد آمد.

ملاحظه کنيد در تاريخ، چه چيز سبب اتّحاد امم شد؟ چه چيز سبب تعديل اخلاق عمومی شد؟ چه چيز سبب ترقّی جميع بشر شد؟ اگر به تدقيق و تحقيق در جميع تواريخ ملاحظه کنيم، می بينيم که اساس اتّحاد و اتّفاق هميشه اديان الهی بوده و اعظم سبب به جهت وحدت بشر بوده است، يعنی اساس اديان الهی، نه تقاليد که الآن در دست ناس است. زيرا اين تقاليدی که الآن در دست است، به کلّی مباين يکديگر است لهذا سبب نزاع است، سبب حرب است، سبب بغض است، سبب عداوت است، ولی مقصد ما اساس اديان الهی است. حال ببينيم اساس اديان الهی چه چيز است. اوّل اساس وحدت ايجاد است، دوم وحدت اجناس است، سوم وحدت اوطان است، چهارم وحدت سياست است. يعنی امتيازات شخصی و امتياز جنسی، امتياز وطنی امتياز سياسی نماند. مثلاً ملاحظه فرمائيد که حضرت مسيح ظاهر شد، امم مختلفه راجمع کرد، ملل متحاربه را صلح داد، ترويج وحدت عالم انسانی کرد. ملّت رومان که ملّت قاهره بود، ملّت يونان که ملّت فلسفه بود، ملّت مصر که ملّت تمدّن بود و ساير ملل مثل سريان و آشوريان و کلدانيان و غيره را جمع نموده. اينها در نهايت اختلاف و نزاع و جدال بودند، حضرت مسيح اين اقوام مختلفه را جمع کرده و تباين و نزاع و جدال را از ميان بر داشت اين کار را بقوّه جنسيّه نکرد، به قوّه وطنيّه نکرد و به قوّه سياسيّه نکرد، بلکه به قوّه الهيّه کرد بقوّه روح القدس مجری داشت. لهذا جز باين وسائط امکان ندارد و الّا همين تخالف و تنازع الی الابد باقی خواهد ماند.

ولی به خاطر خطور نمايد که چون تحقّق اين امور عظيمه منوط بقوّهٔ الهيّه و مشروط بنفثات روح القدس و فيوضات ربّانيّه است، اين را از کجا بياوريم؟ فی الحقيقه اين سؤال به خاطر می آيد، لهذا ما همين قدر می گوئيم که اين خدا خدای قديم است، خدای تازه نيست. سلطنت خدا سلطنت قديم است، سلطنت جديد نيست. اين سلطنت سلطنت شش هزار ساله نيست. اين کون نامتناهی را نگاه کنيد. اين دستگاه به اين عظمت و اين سلطنت به اين شوکت کار چند قرون نيست اسماء و صفات الهی قديم است و نفس اسماء و صفات الهی مستدعی وجود کائنات است، مستدعی خلقت است، مستدعی جميع حقايق کونيّه است. خدا را خالق گوئيم، بسيار خوب خالقيّت به وجود مخلوق منوط؛ اگر مخلوق نباشد، خالقيّت خدا چگونه تحقّق يابد؟ می گوئيم رازق است، اگر رزق ندهد، چگونه رازق است؟ ميگوئيم ربّ است اگر مربوب نباشد، چگونه ربّ است؟ پس خدا خالق از قديم است، رازق از قديم است، ربّ از قديم است و از قديم مخلوق داشته و از قديم مرزوق داشته و از قديم مربوب داشته. پس هيچ شبهه نماند که سلطنت الهی قديم است. سلطنت رعيّت می خواهد لشکر می خواهد خزائن و دفائن می خواهد وزراء و وکلاء می خواهد. می شود پادشاهی تصوّر نمود بدون مملکت، بدون رعيّت، بدون لشکر، بدون وزراء؟ آنان که می گويند وقتی بوده که خدا نه خلقی داشته، نه لشکری داشته، نه رعيتی داشته، فی الحقيقه خدا را عزل می کنند؛ يعنی تازه منصوب شده، تازه سرير سلطنت تأسيس نموده. طفل شير خوار چنين چيز نمی گويد. لهذا خداوند باری تعالی هميشه خالق بوده، رازق بوده محيی بوده سميع بوده و بصير بوده. همچنين که ذات الهی قديم است، فيض الهی نيز قديم است وفيوضات او من علی الارض را احاطه نموده. خداوند چون من حيث الذّات نا محدود است، من حيث الاسمآء و الصّفات نيز غير محدود حقيقت الوهيّت چون نا محدود است، فيض او نيز نا محدود است. الوهيّت او قديم است نهايتی ندارد کمالات او قديم است نهايتی ندارد. ربوبيّت او قديم است، نهايتی ندارد. پس همان قسم که نفثات روح القدس در پيش بر عالم وجود فيض بخشيد، همين قسم فيض روح القدس او مستمرّ است، انتهائی ندارد نمی توانيم بگوئيم که فيض او به آخر رسيده است اگر بگوئيم فيض او منتهی می شود الوهيّت او منتهی می شود. فيض آفتاب و حرارت آفتاب ابدی است و سرمدی است و اگر روزی بيايد که فيض و حرارت آفتاب منقطع گردد، آفتاب در ظلمت ماند، زيرا شمس بدون حرارت و ضياء شمس نيست، تاريکی است. پس اگر بخواهيم فيوضات الهی را محدود کنيم، خود خدا را محدود کرده ايم.

باری مطمئن به فضل و عنايت حق باشيد. مستبشر به بشارات الهی باشيد. آن خدائی که بر امم سابقه به فضل و رحمانيتش معامله کرد، آن خدائی که در ازمنه قديمه روح الهی بخشيد، آن خدائی که فيض ابدی عطا فرمود، همان خدا در هر زمان، در هر وقت مقتدر است که عالم انسانی را مهبط انوار ملکوت نمايد. لهذا اميدوار باشيد آن خدائی که از پيش داده، حالا هم می تواند بدهد و در هيکل انسان صورت و مثال خويش ظاهر نمايد، آن خدائی که نفخه روح القدس دميد، حال هم قادر است بدمد و خواهد دميد فضل او انقطاعی ندارد و اين روح هميشه ساری است. اين فيض الهی است و فيض الهی جايز نيست که منقطع شود. ملاحظه کنيد که آيا هيچ ذرّات جزئيّه را توان محدود کرد؟ زيرا در هيچ نوعی از انواع کائنات فی الحقيقه محدوديّت جايز نه، آيا می توانيد بگوئيد که اين طبقه منتهی شد و طبقه ای ديگر نيست؟ دريا منتهی باين دريا شد، بعد دريائی نيست باران منتهی باين باران شد، بعد از اين بارانی نيست اشراق شمس منتهی شد و بعد از اين اشراق، شمس نيست؟ ممکن است اين؟ استغفراللّه. وقتی که می بينيم در کائنات جماديه فيض الهی مستمرّ است، پس چگونه توان گفت که آن فيض ربّانی و آن قوّهٔ روح القدس، آن فيوضات ابدی منقطع شد؟ اين واضح است که حقايق فيوضات الهيّه اعظم از جماد است، بعد از آنکه جسد نوع انسان مستمرّ، البتّه روح حقيقت نيز مستمرّ، زيرا ممکن نيست که جسد نوع مستمرّ باشد و حقيقت و روح مستمرّ نباشد.

من خدا را شکر ميکنم که در ميان همچنين جمع محترمی خود را می بينم که احساسات روحانيّه دارند، تحرّی حقيقت می نمايند، نهايت آرزويشان صلح عمومی است، مقصدشان خدمت به عالم انسانی است. چون نظر در کائنات می کنيم ملاحظه می شود که هر شيئی از اشياء در جميع مراتب سير دارد مثلاً ماده اثيريّه در جميع کائنات سريان دارد و در هر جا تموّجی حاصل شود، نظر از تموّج آن متأثّر می شود، روشنائی می بيند. همين طور فيوضات الهيّه در جميع کائنات سريان دارد و اوّلی نداشته و آخری نخواهد داشت. در هر مقامی استعدادی حاصل شود، آن فيض نامتناهی جلوه نمايد. پس اميدوار باشيم که بعون و عنايت الهی بتوانيم که اين روح حيات را در جميع کائنات جاری نمائيم، جميع بشر را باين فيض زنده کنيم تا عالم انسانی عالم الهی گردد و عالم ناسوت مرآت عالم لاهوت شود و فضائل و خصائل عالم انسانی جلوه نمايد و صورت و مثال الهی در اين هيکل پرده برافکند. و من نهايت تشکر و رضايت را از حضرت رئيس دارم و شما از قِبَل من احترامات فائقه ابلاغ نمائيد. اميدوارم که کلّ به رضای الهی موفّق شويد و همچنين از احساسات شما و از احساسات نفوس حاضره بی نهايت مسرورم و از خدا هميشه از برای کلّ تأييد و توفيق می طلبم.



1. The Theosophical Society [↑](#footnote-ref-1)
2. خطابه در انجمن تياسفی ها، نيويورک ٢٩ می ١٩١٢ ( ١٣جمادی الآخر ١٣٣٠)

شرح در بدايع الآثار ج 1 ص ١١٠ [↑](#footnote-ref-2)